

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

درس ترک تعلّق

وادی محبت وادی عجیبی است و نماد کامل عشق و دلدادگی و محبت را در عرصه‌ی عاشورا می‌شود دید؛ آفرینش میوه‌ی محبت است. فرمود: **فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرِفُ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرِفَ؛**^۱ حبّ الهی به جمال خود سبب شد که دست به جلوه‌گری بزند. گفت: در ازل پرتو حسنت ز تجلّی دم زد؛ و خمیرمایه‌ی تمام موجودات عالم محبت است و محرک همه‌ی موجودات در هستی حبّ است. لذا عرفا قائل به حرکت حبّی در عالمند. معتقدند تمام حرکات سرمنشأ حبّ است. از ذره‌ی کوچک اتم، اگر الکترون به دور پروتون می‌گردد، تا کرات عظیم آسمانی در منظومه‌ها، همه‌ی حرکات ناشی از حبّ است. در خمیره‌ی همه‌ی موجودات، عشق و دلدادگی نهاده شده است.

همه‌ی انسان‌ها هم، در فطرتشان، در خمیره‌ی وجودشان، در سرشتشان، این محبت قرار داده شده؛ محبت به مبدأ خودشان. ولذا محرک همه‌ی انسان‌ها هم همین حبّ است؛ همین محبت است. انسان به دنبال هرچه که هست، فی‌الواقع به دنبال اوست. قبلاً این بحث‌ها را خدمت عزیزان کرده‌ایم و نیاز به بیان تفصیلی نیست. گفتیم، همه‌ی خلق در تالار آینه‌ی عالم که خدای متعال برای تماشای جمال خویش برپا کرد و در آن دست به تجلّی زد، همه‌ی خلق در این تالار قرار دارند و همه در فطرت خودشان این عشق را دارند؛ لذا یک بیقراری و التهابی را همه در وجود خودشان احساس می‌کنند؛ همه‌ی آدم‌ها احساس می‌کنند یک گمشده‌ای دارند؛ یک چیزی را کم دارند. خوب، گفتیم آدم‌ها در

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۱۹۹.

تالار آینه‌ی عالم به سه گروه تقسیم می‌شوند؛ گروهی نگاه بر آینه‌ها دوخته‌اند و جلوه‌ی آن محبوب ناشناخته‌ی خودشان را در آینه‌ها دیده‌اند و انگاشته‌اند که همین جلوه، محبوب آنهاست؛ ولذا با تقللاً و تلاش فراوان خود را به آن آینه می‌رسانند؛ اما وقتی به آینه رسیدند می‌بینند معشوقی در کار نیست؛ آینه‌ای است؛ جلوه است. رو برمی‌گردانند؛ آینه‌ای در سوی دیگر تالار آنها را جذب خودش می‌کند و دل از آنها می‌رباید. جلوه‌ی دیگری از محبوب در آن آینه افتاده است. مجدداً جذب او می‌شوند؛ با تقلای بسیار خود را به او می‌رسانند؛ اما در پایان راه باز او را هم آینه‌ای می‌بینند؛ معشوقی در کار نیست.

گروه زیادی از انسان‌ها تمام عمر را از این آینه به آن آینه در حال تقللاً هستند. جلوه‌ی غنای الهی در آینه‌ی پول و ثروت، جلوه‌ی قدرت الهی در آینه‌ی پست و مقام، جلوه‌ی جمال الهی در آینه‌ی زیبایی‌ها و زیبارویان دل از خلق ربوده است. آنها گمان کرده‌اند که عاشق پولند؛ عاشق ثروتند، عاشق پست و مقامند، عاشق زیبایی‌ها و زیبارویانند؛ نمی‌دانند که فطرتشان عاشق جمال مطلق است؛ کمال مطلق است، قدرت مطلق است، غنای مطلق است. شاهدش هم اینکه به هر مرتبه‌ای از ثروت دست پیدا کنند، آنها را ارضاء نمی‌کند. هرچه هم ثروتشان انبوه شود، باز هم خواهان بیشتریند. آنها تشنه‌ی غنای مطلقند و غنای مطلق یعنی خدای متعال. هرچه به پست و مقام و قدرت‌های بالا دست پیدا کنند، سرزمین‌ها را تحت استیلای خودشان دریاورند، باز هم تشنه‌ی قدرت بیشتریند. آنها تشنه‌ی قدرت نامحدودند و قادر مطلق خدای متعال است. قدرت مطلق خدای متعال است. هرچه به زیبایی‌ها دست پیدا کنند، ارضاءشان نمی‌کند؛ تشنه‌ی زیباتر هستند. آنها تشنه‌ی زیبایی مطلقند؛ جمال مطلقند؛ و جمال مطلق خدای متعال است؛ منتهی نمی‌دانند. لذا هرکه دنبال پول می‌دود، دنبال خدا دارد می‌دود؛ هرکه دنبال قدرت می‌دود، دنبال خدا می‌دود؛ دنبال زیبایی‌ها و زیبارویان می‌دود، دنبال خدا می‌دود؛ ولی خودش نمی‌داند. گفت:

بداند یا نداند عاشق اوست

هر آن کس عاشق خوبان مه‌روست

حتی افراد مادی و دنیاپرست هم محرکشان عشق الهی است؛ منتهی نمی دانند. این نمی دانند هم چیز کوچکی نیست؛ خیلی بزرگ است. اصلاً همه‌ی بدبختی‌ها میوه‌ی جهل است. جهنم میوه‌ی جهل است. نمی دانم، چیز کوچکی نیست. **هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؟**^۲ اما گروه دوم خلق در این تالار آینه، گفتیم آنها هم رو به آینه‌ها دارند؛ منتهی پی بردند که آنچه می بینند خود معشوق نیست؛ جلوه‌ی معشوق است. گفت:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما
در هر موجودی جلوه‌ای از محبوب خودشان را می بینند. فهمیده‌اند معشوق آنها خدای متعال است و اینها جلوه‌های خدا در آینه‌های عالم خلقت است. گفت:

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد
لذا اینها در آینه‌های عالم، محبوب را می بینند. گفت:

به دریا بنگرم دریا ته بینم به صحرا بنگرم صحرا ته بینم
به هرجا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا ته بینم

فَإِنَّمَا تُولُوا فَنَّم وَجْهَ اللَّهِ؛^۳ به هرطرف رو می گردانند، آن جای جدید هم وجه‌الله را می بینند؛ چراکه همه‌جای این تالار تجلی‌گاه وجه‌الله است. و گروه سوم که گفتیم اولیاء بزرگ و عارفان بالله هستند. آنها به اینکه از طریق آینه‌ها با محبوب نرد عشق ببازند، قانع نیستند. می‌گویند، چرا از آینه، جمال محبوب را بنگریم؟ روی از آینه‌ها برمی گردانند به سمت وسط تالار که خود آن صاحب جمال ایستاده و جلوه‌گری می‌کند. می‌گویند: **إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛**^۴ بنابراین همه‌ی خلق را، محبت و عشق الهی به تکاپو وامی‌دارد. نیروی محرکه‌ی همه‌ی

۲. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۹.

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۵.

۴. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۹.

تلاش‌ها عشق خداست؛ منتهی خبر ندارند؛ اما مؤمنان به این راز پی بردند؛ و چون به این راز پی بردند، آتش عشقشان داغ‌تر است: **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ** .

خوب، این جهانی که خدا برپا کرد، نظام عالم بر قاعده‌ی کمال و تکامل نهاده شده و هر موجودی در مسیر کمال در حرکت است. و شرط نیل به کمال، برای هر یک از موجودات، قربانی موجود بالاتر از خود شدن است. خاک بیجان قربانی گیاه می‌شود؛ به گیاه زنده تبدیل می‌شود؛ به کمال می‌رسد. گیاه قربانی حیوان می‌شود؛ طعمه‌ی حیوانی می‌شود و به پیکر زنده‌ی حیوان تبدیل می‌شود؛ به کمال می‌رسد. و آن حیوان را قربانی می‌کنند؛ غذای انسانی می‌شود و به پیکر و انرژی موجود در بدن انسان تبدیل می‌شود و به کمال می‌رسد.

راه تکامل، قربانی شدن در راه موجود کامل‌تر از خویش است. کمال انسان هم در قربانی شدن است. همه‌ی موجودات دیگر قربان انسان می‌شوند. حال انسان باید قربان چه کسی شود تا به کمال برسد؟ مؤمنان اگر بخواهند به کمال برسند، راهش این است که قربانی انسان کامل شوند؛ قربانی حجت خدا و ولی اعظم خدا شوند. وقتی قربانی او شدند، فانی در او می‌شوند و به او تبدیل می‌شوند. لذا بارها عرض کرده‌ام برای عزیزان که روز عاشورا یک امام حسین علیه السلام در میدان نبود؛ هفتادوسه امام حسین علیه السلام در میدان بود. چیزی از منیت‌ها و نفسانیات در یاران و اهل بیت اباعبدالله علیه السلام باقی نمانده بود. همه‌ی آنها امام حسین علیه السلام بودند؛ هر کدام در حدّ خودشان. لذا با قربانی ولی خدا شدن، انسان مؤمن تکامل پیدا می‌کند و ولی خدا هم تکاملش در قربانی خود خدا شدن است.

خوب، قربانی سایر موجودات تا انسان، جبری بود. خاک جبراً به گیاه تبدیل شد، گیاه بی‌اختیار خودش، به پیکر حیوان تبدیل شد. حیوان را هم بدون خواست خودش قربان کردند و غذای انسان شد و به پیکر و نیروی انسان تبدیل شد. اما از این به بعد انسان مختار است. انسان عاقل همین‌طوری خودش را با دست خودش قربانی نمی‌کند. عقل می‌گوید همه‌چیز را خرج خودت کن؛ نه اینکه خودت

۵. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۵.

را فدای دیگری کنی! اینجاست که دیگر کمیت عقل لنگ است. اینجا عشق به کار می‌آید. عشق است که قربانی شدن را معنا می‌کند و با نیروی عشق است که مؤمن به قربانگاه می‌رود. همان‌طور که دیدید، امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ صفین که برمی‌گشتند، به سرزمین کربلا که رسیدند، حال حضرت منقلب شد؛ اشک در چشمان حضرت حلقه زد. همین‌طور اشاره می‌کردند: اینجاست... اینجاست... اینجاست...! اصحاب متحیر، یا امیرالمؤمنین! چه شده؟ اینجا چیست؟ فرمودند: **ها هنا مصارعُ عشاقِ شهداءٍ لا يسبقُهُم من كان قبلَهُم**^۶ اینجا قربانگاه عاشقانی است که کسانی که پیش از آنها بودند نتوانستند گوی سبقت را از آنها ببرایند. آنهایی هم که در آینده خواهند آمد تا قیامت به گرد پایشان نخواهند رسید. عشق به اباعبدالله علیه السلام این قربانی شدن را امکان‌پذیر کرد؛ و عشق اباعبدالله علیه السلام به خدای متعال، قربانی کردن همه‌ی هستی خودش را در راه دوست معنا کرد.

بنابراین راه عشق راه قربانی شدن است. راه فدا شدن و فنا شدن است. دعوی عاشقی را از هر کس به‌سادگی نمی‌پذیرند. خیلی‌ها ادعای عاشقی می‌کنند؛ اما به‌راستی عاشق کیست؟ محبوب، محب را محک می‌زند تا معلوم شود چقدر در وادی عشق پایدار است؟ لذا عشق و محبت با بلا و مصیبت قرین است. عبد وقتی می‌گوید لا اله الا الله خیلی باید مواظب باشد چه دارد می‌گوید؛ حرف بسیار بزرگی است! اله یعنی چیزی که انسان را واله خودش می‌کند. لا اله الا الله، یعنی من واله هیچ‌چیزی نیستم؛ جز الله. در آغاز همه‌ی ما این‌گونه بودیم. وقتی خدای متعال روح را آفرید، روح مقرب‌ترین موجود به ذات مقدس حق بود؛ عظیم‌ترین مخلوق عالم هستی بود؛ نخستین آفریده‌ی خدا بود. لذا روح نظاره‌گر جمال مطلق الهی بود و دل‌داده‌ی مطلق خدای متعال. منتهی وقتی این روح هبوط کرد، **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ**^۷ هرچه عوالم را پایین آمد، عالم جبروت، عالم ملکوت، عالم ناسوت، هرچه پایین‌تر آمد، آن فاصله زیادتر شد؛ یاد و خاطره‌ی محبوب کمرنگ‌تر شد؛ تا وقتی

۶. محدث قمی، نفس‌المهموم، ص ۱۱۰ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

۷. سوره‌ی تین، آیات ۴-۵.

به اسفل سافلین رسید، کلاً آن خاطره محو شد. از آن عشق آتشین تنها یک التهاب ناشناخته و مرموزی در درون انسان باقی ماند، که اشاره کردم همه‌ی انسان‌ها احساس می‌کنند یک چیزی کم دارند؛ یک گمشده‌ای دارند. درواقع خانه‌ی دل را که بیت‌الله است، چیزهای دیگر پر کرد. دل بیت‌الله حقیقی است؛ بارها عرض کردیم؛ خدای متعال فرمود: من در آسمان‌ها نمی‌گنجم؛ در زمین هم نمی‌گنجم؛^۸ و لکن در قلب عبد مؤمنم می‌گنجم.^۹ **الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ؛**^۹ قلب حرم خداست! **قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ؛**^{۱۰} خانه‌ی حقیقی خدا دل مؤمن است. خوب، همان‌طور که آن کعبه‌ی بیرونی که ماکتی است که وسط مسجدالحرام از روی دل ساخته شده، قبل از اسلام بتکده شد، این روح هم وقتی از اعلیٰ علیین به اسفل سافلین هبوط کرد، تعلقات پی‌درپی جای خدا را گرفت تا اینکه وقتی به این پایین آمد، دیگر در آن دل جایی برای خدا نبود. دلبستگی‌ها، تعلقات، تعلق به مال و ثروت، تعلق به نام و شهرت، تعلق به پست و مقام، تعلق به لذت و شهوت، تعلقات متنوع و حتی تعلقات بالاتر، تعلق به حالات خوش معنوی، تعلق به کشف و کرامات؛ این‌طور تعلقات هم هست. این دل را تعلقات گرفت.

گفت:

تعلق حجاب است و بی‌حاصلی چو پیوندها بگسلی واصلی

خوب، حالا مؤمن می‌خواهد برگردد و راه تکامل را با اراده‌ی خودش طی کند. راهش چیست؟ راهش این است که این اله‌ها، این چیزهایی که او را واله خودش کرده، اینها را یکی‌یکی از خانه‌ی دل بیرون بیندازد. لذا قبلاً هم اشاره کرده‌ایم، ذکر لا اله الا الله در سلوک نقش کلیدی خاصی دارد و سالک وقتی ذکر لا اله الا الله را می‌گوید، درواقع با هر لا الهی که می‌گوید یکی از این چیزهایی که او را واله خودش کرده، از دلش بیرون می‌اندازد؛ و با الا الله خدا را جای او قرار می‌دهد. و با تکرار این ذکر لا

۸. آملی، تفسیرالمحیط، ج ۲، ص ۵۵۳.

۹. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۳۹.

۱۰. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۵.

اله، الا الله، لا اله، الا الله، پلّه پلّه مدارج کمال را طی می کند؛ تعلّقات را رها می کند؛ از دام تعلّقات می رهد و خانه ی دلش، دوباره خانه ی حضرت دوست می شود.

به هر حال این راه، راهی است که انسان باید آنچه را به آن دل بسته است، قربانی کند و تا چنین نکند به محبوب نمی رسد؛ تا در دام تعلّق و دلبستگی هاست به محبوب نمی رسد. صحنه ی کربلا نماد کامل فدا کردن همه چیز است در راه محبوب؛ همه چیز در راه محبوب! گفت: خدایا این سرم! این پیکرم! این علمدار رشید! این اکبرم... همه را آورده به میدان؛ همه را آورده! و دیدید چطور پاک بازانه همه را در راه محبوب ایثار کرد. گفت:

تَرَكْتُ الْخَلْقَ طَرًّا فِي هَوَاكَ وَ أَيَّمْتُ الْعِيَالَ لِكَيِّ أَرَاكَ
وَلَوْ قَطَعْتَنِي فِي الْحُبِّ إِرْبَا لَمَا حَنَّ الْفُوَادُ إِلَى سِوَاكَ^{۱۱}

من از همه ی خلق بریدم در راه عشق تو ای خدا؛ و زن و بچه ی خودم را هم به خاک یتیمی نشاندم در طلب دیدار تو ای محبوب من! اگر در راه عشق خودت مرا ارباً اربا کنی، قطعه قطعه کنی، استخوان هایم را قلم قلم کنی، این دل من جز به سوی تو پر نخواهد کشید.

گفتیم وادی محبت، وادی ابتلاست. وقتی ادعا کردی لا اله الا الله، تو را محک می زنند. راست راستی لا اله الا الله؟! به راستی دل به احدی غیر خدا نبستی؟! لذا خدا محک می زند؛ آن هم روی لطفش است؛ چون گاهی اوقات ماها خیال برمان می دارد. بارها عرض کرده ام خدمت عزیزان؛ گاهی اوقات چهارتا شعر عرفانی یاد می گیریم، می خوانیم، فکر می کنیم شدید عارف! چهارتا سخنرانی عرفانی می کنیم، فکر می کنیم شدید عارف! چهارتا بیت عاشقانه در عشق الهی یاد می گیریم و می خوانیم، فکر می کنیم عاشق الهی شدیم. خیال برمان داشته عزیز دل من! و خدا برای آنکه ما را از این توهم باطل نجات دهد، محک می زند. چه می کند؟ آن تعلّقات و دلبستگی ها را از ما می گیرد. شما در این دهه چقدر گفتید حسین جان در این عالم فقط تو را می خواهیم؟! راست گفتید این را؟ فهمیدید چه می گویند؟

۱۱. حائری محلاتی، معراج المحبه (لهوف منظوم) ص ۹۸؛ این ابیات زبان حال امام است در مرثیه ای از این مقتل.

مثل همین که می‌گوییم لا اله الا الله؛ چون دو تا مرتبه است؛ یکی مرتبه‌ی توحید است؛ لا اله الا الله؛ و یکی هم مرتبه‌ی ولایت است. هر دو هم دو جلوه‌ی یک حقیقت هستند؛ تعدّد نیست. ولیّ خدا وجه‌الله است؛ چیزی مقابل خدا نیست؛ جلوه‌ی تامّ حضرت حقّ است. خوب، وقتی گفتید فقط تو را می‌خواهم در عالم، بهار من حسین علیه السلام است، نگار من حسین علیه السلام است، در عالم هیچ چیز نمی‌خواهم، خوب این را گفتی، پای آن ایستاده‌ای؟! مثل امام حسین علیه السلام حاضری همه چیز را بدهی در راه اباعبدالله علیه السلام؟ مثل اصحاب اباعبدالله علیه السلام حاضری بدهی؟ لذا تو را محک می‌زنند.

گفتیم حقیقت ایمان عشق است؛ محبت است؛ چراکه جای ایمان قلب است؛ فرمود: **كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ**^{۱۲} و قلب جای عشق و دلدادگی است. آن وقت فرمود: **أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ**^{۱۳} مردم گمان می‌کنند به صرف اینکه ادعای عشق و دلدادگی به خدا کردند، از آنها می‌پذیریم؟ و آنها را محک نمی‌زنیم؟ **وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ**^{۱۴} کسانی را که پیش از اینها بودند امتحان کردیم؛ به فتنه و ابتلاء دچار کردیم؛ و اینها را هم مبتلا خواهیم کرد تا معلوم شود چه کسی به راستی عاشق است و چه کسی ادای عاشقان را درمی‌آورد؛ نقش بازی می‌کند و چه بسا خودش هم نمی‌داند که دارد نقش بازی می‌کند؛ دچار توهم و خیال شده است. لذا امتحان می‌کند؛ **الْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ**^{۱۵} بلا مال اهل ولایت است؛ مال اهل محبت است؛ اصلاً بلا محک اهل محبت است. گفت:

چون تیر عشق را به کمان بلا کند اوّل نشست بر دل اهل ولا کند

لذا مواظب باشید! با لا اله الا الله خودت را در چه موقعیتی قرار دادی؟ مرد این میدان هستی؟ راست‌راستی اله دیگری در دلت نیست؟ اگر فردا رفتی محلّ کارت، گفتند اخراج! رفتی خانه‌ات دیدی

۱۲. سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۲۲.

۱۳. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۲.

۱۴. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۳.

۱۵. این مضمون با عبارات متفاوتی روایت شده؛ از جمله: بلا هدیه‌ای الهی برای مؤمن است؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۲۰۷.

آتش گرفته خاکستر شده است! رفتی سراغ بچه‌ات دیدی تصادف کرده، رفته زیر ماشین! تا کجا پای آن ایستاده‌ای؟! این لا اله الا اللهی که می‌گوییم تا کجا پای آن ایستاده‌ایم؟ محک می‌زند!

لذا دیدید که اباعبدالله علیه السلام فرمود: **مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتُهُ، مُوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ، فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا، فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛^{۱۶}** روز هشتم ذی‌الحجه که خواستند از مکه حرکت کنند، فرمودند: هر کسی آماده است تا آخرین قطره‌ی خون قلب خودش را در راه ما اهل بیت علیهم السلام بذل کند و دل به لقاء خدا و شهادت بسته است، **فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا**، حالا باید دنبال ما راه بیفتد؛ راه ما راه جان‌بازی است. شب عاشورا هم دیدید دیگر، فرمود: فردا جز کشته شدن هیچ چیز در انتظار ما نیست؛ لذا بیعت را برداشتند. فرمودند: بیعت را برداشتم؛ بروید! شما در حلید!^{۱۷} حتی توجیه درست کرد؛ فرمود: برای آنکه از مردم هم خجالت نکشید که حسین علیه السلام را تنها گذاشتید، هرکدام دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد و بگوید ما خواستیم اهل بیت حسین علیه السلام را نجات دهیم. ببینید، حتی توجیه درست کرد برایشان! و دیدید آن شب، اهل بیت و اصحاب با اباعبدالله علیه السلام چه کردند! چگونه عشق‌بازی کردند با حضرت! یکی گفت: اگر هزار بار کشته شوم و زنده شوم، دست از تو برنمی‌دارم. آن یکی گفت: اگر هفتاد بار مرا بکشند، قطعه قطعه کنند، آتش بزنند، خاکسترم را بر باد دهند، دوباره زنده شوم، دست از تو برنمی‌دارم حسین من! عاشق یعنی این! عاشق یعنی این! لذا بعد از اینکه وفاداریشان را نشان دادند... حضرت اول فرموده بود، بروید!

گفت ای گروه هر که ندارد هوای ما سر گیرد و برون رود از کربلای ما

ناداده تن به خواری و ناکرده ترک سر ره نابد به افسر شاهی گدای ما

این راه، راه کشته شدن است؛ راه فدا کردن و فدا شدن است؛ هرکه مرد این میدان نیست برود. آن وقت دیدید آنها چطور عاشقانه وفاداری خودشان را ابراز کردند! بعد حضرت پرده را کنار زد و فرمود:

۱۶. سیدین طاووس، لهوف، ص ۱۲۶ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۱۷. در حل بودن: روا بودن، حلال بودن، آزاد بودن.

حالا که می‌خواهید بمانید و شهید بشوید، ببینید بعد از شهادت چه چیز در انتظارتان است. آنچه را در عالم دیگر در انتظار آنهاست نشان داد که بهشت را چطور آذین بسته‌اند و چگونه ملائکه و حوریان بهشتی در انتظار آنها صف کشیده‌اند. البته عرض کرده‌ام که تعدادی از اصحاب آنچه را امام حسین علیه السلام نشانشان داد نگاه کردند؛ اما تعدادی از برجستگان اصحاب و اهل بیت علیهم السلام وقتی حضرت پرده را کنار زد، بهشت را نشان داد، آنها همین‌طور خیره خیره جمال حسین علیه السلام را نگاه کردند؛ گفتند حسین! ما نگاه از تو برداریم، بهشت را نگاه کنیم؟! بهشت ما تویی! **یا نعیمی و جنتی و یا دنیای و آخرتی!**^{۱۸} دنیای ما تویی؛ آخرت ما تویی؛ بهشت ما تویی؛ نعمت ما تویی؛ همه چیز ما تویی! دین ما تویی!!

دیدید، وقتی حضرت ابوالفضل علیه السلام دست راستش را قطع کردند، چه فرمود؟ **وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي إِنْي أحمی اَبْدًا عَنْ دینی!**^{۱۹} من از دین خودم دفاع می‌کنم. دین من یعنی کی؟ حضرت از چه کسی دفاع می‌کرد؟ از امام حسین علیه السلام! پس امام حسین علیه السلام دین اوست. حضرت ابوالفضل علیه السلام دینی جز امام حسین علیه السلام ندارد.

علی‌ای‌حال نکته‌ای که خواستم اشاره کنم این است عزیزان! اگر به این راه آمدید، بدانید این راه چه راهی است! اینکه ما در جلسات گرم و نرم بنشینیم و با چای و شیرینی هم پذیرایی شویم و حرف‌های قشنگ به همدیگر بنسیم، عرفان نیست. عرفان وادی تن به خطر دادن و تحمل شدائد در راه محبوب است. باید آماده شد؛ باید آماده شد! جان بر کف به صحنه آمد. همان‌طور که اباعبدالله علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام و اصحاب بزرگوارشان به صحنه آمدند. مواظب باشیم دادمان درنیاید. اینجا می‌گوییم خدایا فقط عاشق تویم؛

۱۸. محدث قمی، مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشرة، مناجات المریدین.

۱۹. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۰.

ما را نه غم جنت و نه عشق بهشت است بردار ز رخ پرده که مشتاق لقایم
ما ز دوست غیراز دوست حاجتی نمی خواهیم حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی
گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی دوست ما را و همه جنت و فردوس شما را

اینجا از این حرفها می‌زنیم؛ از این شعرها با هم می‌خوانیم؛ اما مواظب باش چه می‌گویی! اگر از در اینجا رفتی بیرون دیدی ماشینت را دزد برد، دادت درنیاید! اگر دیدی فردا از سمتت عزلت کردند فریادت بلند نشود! اگر تهمتی به تو زدند، آبرویت رفت، دادت بلند نشود! خدا رحمت کند حاج آقای دولابی را رضوان الله تعالی علیه می‌فرمود: مواظب باشید خیلی راحت لا اله الا الله نگویید؛ لا اله الا الله گفتن پیامد دارد. ببین مردش هستی که هرچه داری را بدهی؟ این دقت را داشته باشیم؛ راه عرفان، راه نشستن و وزن آراستن نیست؛ راه برخاستن و به میدان رزم رفتن است؛ راه کربلاست؛ راه عاشورا است. بارها عرض کرده‌ایم؛ عرفان اهل بیت علیهم السلام عرفان حماسی است؛ همان طور که حماسه‌ی اهل بیت علیهم السلام هم حماسه‌ی عرفانی است. عرفان تبت و هندو و امثال اینها نیست که کنج یک معبدی خلوت بگزینیم و کاری به این نداشته باشیم که چه می‌گذرد. حرکت اباعبدالله علیه السلام نهضت امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم و فساد و بی‌دینی و بیداد حکومت مزوری است که نام اسلام بر خودش نهاده؛ اما از هیچ بی‌دینی و ظلم و فساد و فحشایی پروا ندارد. این پیکره‌ی نهضت اباعبدالله علیه السلام است؛ و روح نهضت اباعبدالله علیه السلام آن روح عارفانه و عاشقانه است. و آن همه ایثار، میوه‌ی آن عشق و دلدادگی در راه حضرت حق است. عرفان، سلوک است؛ عرفان، رفتن است، نه نشستن؛ عرفان فدا کردن است، نه دریافت کردن. این وادی، وادی فقر است، نه وادی دارایی؛ وادی ضعف است، نه وادی توانایی؛ وادی فناست، نه وادی بودن؛ وادی موت است، نه وادی زندگی.

هر کسی مرد این میدان است، بداند مقتدا و پیر این طریقت اباعبدالله الحسین علیه السلام است. فرمود: هر که می‌خواهد بیاید، **فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا**، این راه سلوک الی الله است! دنبال من حسین علیه السلام راه بیفتد؛ گام جای گام من بنهد؛ آن وقت به آن نقطه‌ای که باید، خواهد رسید.

مواظب باشیم که مراقبه کنیم؛ کنترل کنیم؛ خانه‌ی دل‌مان را وارسی کنیم؛ ببینیم در چه حالی هستیم. اگر بخواهیم راه پیدا کنیم، راهی جز ترک تعلق نیست؛ جز ترک دلبستگی‌ها نیست. ان‌شاءالله بتوانیم این محبت استقلالی به ماسوی‌الله را از دل خارج کنیم. همان‌طور که امام سجّاد در دعا‌های سحری خودشان در ماه رمضان از خدا می‌خواهند: **أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي؛**^{۲۰} خدایا محبت دنیا را از دل من بیرون کن. این محبت استقلالی است. قبلاً هم مکرر عرض کردیم که دو جور محبت داریم. یک‌وقت چیزی را به خاطر خود آن چیز دوست می‌داریم؛ به این محبت استقلالی می‌گویند. یک‌وقت چیزی را به خاطر چیز دیگری دوست می‌داریم؛ به آن محبت تبعی می‌گویند. آنچه که در سلوک الی‌الله و در وصال و لقاء الهی مانع است، محبت استقلالی به ماسوی‌الله است. هر چیزی غیر الله را مستقل به خاطر خود آن چیز دوست بدارید، این حجاب است. این تعلق همان حجاب است و بی‌حاصلی و باید این پیوند را گسست تا واصل شد. گفت:

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود است

آنها را با دست خودمان به قربانگاه ببریم. فرمود: **لَنْ تَأَلَوْا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ؛**^{۲۱} آن چیزی را که به آن محبت داری انفاق کن؛ در راه خدا قربانی کن! بده! اگر می‌بینی چیزی خیلی نظر تو را گرفته است، خیلی در دلت برای خودش جا باز کرده است، آن را در راه خدا انفاق کن؛ آن را بده و در راه خدا قربانی کن. به هر چیزی که محبت استقلالی پیدا کردی؛ یعنی صرف‌نظر از خدا دوستش داری؛ حالا پول‌مان است، مقام‌مان است، خانه‌مان، ماشین‌مان، تیترا علمی، شهرت و محبوبیت اجتماعی، جاهت و آبرویمان، هر چه که هست! هر چه که هست، اگر دیدید منهای خدا آن را دوست دارید،

۲۰. محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای ابوحمزه‌ی شمالی.

۲۱. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۹۲.

صرف نظر از خدا اصلاً خود آن را دوست دارید، آن را انفاق کنید؛ در راه خدا بده و قربانیش کن تا بتوانی برسی؛ والا از رسیدن خبری نیست؛ والا جز توقف هیچ نیست. چون تعلق توقف می‌آورد. وقتی به یک چیزی بسته شدی، دیگر نمی‌توانی راه بروی؛ نمی‌توانی به هدف و مقصدت نزدیک شوی.

اما محبت تبعی به ماسوی‌الله خیلی هم قشنگ است و اتفاقاً اثر محبت به خداست. وقتی انسان خدا را دوست داشت، هر چیزی منتسب به خداست برای انسان دوست‌داشتنی می‌شود. گفت: عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست.

بنابراین این هم که گفتم وقتی گفتی «لا اله الا الله» یا وقتی به حجت خدا گفتی، در عالم فقط تو را می‌خواهم، مواظب باش که بلا می‌آید، مال همین است؛ مال آن جاهایی است که یک چیزی غیر خدا، به غیر وجه الله، مستقلاً در دلت برای خودش جا پیدا کرده است؛ آنجاست که خدا یا برای اینکه تو را از شر آن نجات دهد، آن را از تو می‌گیرد، یا برای اینکه حالت کند خیلی بلند پروازی نکن، این حرف‌هایی که می‌زنی بزرگ‌تر از حدّ توست، باید به خودت بپرداز تا روزی این‌گونه بشوی، الان نیستی، با چهار تا لفظ گفتن به آن نقطه نرسیدی، خدا یک گوشه‌ی آن را می‌سابد تا حالیمان شود که ای داد بیداد چطور دادمان رفت هوا! در هر صورت باید آماده شد. خودمان خانه‌ی دل خودمان را واری کنیم؛ ببینیم الان واقعاً چه چیزمان را حاضریم بدهیم و منهای آن چیز خدایمان را داشته باشیم؟ چه چیزمان را حاضریم بدهیم؟ تا کجا پای این عشق و محبت و دلدادگی ایستادیم؟ تا کجا؟ هرکسی خودش را جستجو کند؛ زندگی خودش را و درون دل خودش را؛ ببیند حاضر است تا کجا از آن تعلقات بگذرد. تا همان جایی که می‌گذرد عشقش تا همان حد است؛ محبتش تا همان حد است. اگر هنوز چیزهایی وجود دارد که نمی‌تواند پای آن بایستد، پس هنوز تکمیل نیست. گفتم، گاهی اوقات مادیات که هیچ، چیزهای دنیوی که هیچ، گاهی اوقات انسان در معنویات گیر است و آنها را حاضر نیست بدهد. مثلاً این کراماتش را، مکاشفاتش را، این حالات قشنگش را حاضر نیست بدهد. اگر خدا اینها را از او بگیرد، فردا دادش درمی‌آید و با خدا دعوایش می‌شود. ببینید، این هم شد تعلق!

تعلقات معنوی ہم داریم؛ همان طور کہ تعلقات مادی داریم. مراقبت کنیم ان شاء الله کم کم بتوانیم این خانہی دل را جارو بزنیم. گفت:

آئینہ شو جمال پری طلعتان طلب جاروب زن بہ خانہ و پس میہمان طلب

ان شاء الله تعلق بہ ہر چیزی غیر خود خدا از دلمان بیرون رود و اگر خودمان ہم ہمت این را نداریم کہ بیرونش کنیم، اگر خود خدا خواست آن را بیرون بیاورد، دادمان درنیاید و با خدا دعویمان نشود ان شاء الله.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ